

كتاب اشباع

داستان‌های ژاپنی

لافکادیو هرن

پر گردان: میر بیم حسینی: نژاد

عاليه دوره ترد فی خارجہ بروز ۲۵ جولائی ۱۹۷۰ء

گویند کنی از جمیع
کتابخانه

W. H. BROWN, JR., 1960

استان یک فالکن

also highly regarded by the Chinese.

للمزيد من المعلومات يرجى زيارة الموقع الإلكتروني: www.mca.gov.sa

لائى سۈزۈچى بۇنىڭ آنەن كېلىمۇنىي يەكتى

جذب سلطنة عمان

جامعة الملك عبد الله للعلوم والتقنية

Journal of the American Statistical Association, Vol. 33, No. 191, March, 1938.

سر ہائی کے ہاتھ پر بائیں میں پور بائیں

کارخانه های تولیدی این کشور را می بینیم.

بـ (أ) لـ (بـ) بـ (جـ) بـ (دـ) بـ (هـ) بـ (زـ)

1948-1950
1951-1953
1954-1956
1957-1959
1960-1962
1963-1965
1966-1968
1969-1971
1972-1974
1975-1977
1978-1980
1981-1983
1984-1986
1987-1989
1990-1992
1993-1995
1996-1998
1999-2001
2002-2004
2005-2007
2008-2010
2011-2013
2014-2016
2017-2019
2020-2022

2025 RELEASE UNDER E.O. 14176

میں تو میں پہنچتا تھا جس سے کوئی بُری نظر

دانستاں جہان www.khanepedia.com

www.duocetech.com/celestia

A small, circular emblem or seal is located at the bottom center of the page. It contains a stylized design, possibly a monogram or a coat of arms, though the details are not clearly legible.



enqo@isrgp.dti.iomik



موسسه انتشارات بوتیک

ستد، خانلر از مرادگان این کلمه را من کنمید باید و سایلش را نه همید باید همچنان
کیمونو هارش به همیندو و حسنه به آدمش خواهد رسید

صبح روز باره بجهه را خانلر که همه را نه همید تازگاه ایما شسته

ولد او سوپویاز هم آمد و با هم مثل تسبیتیش به جمهوریگام کفر هر شب به این
نثار را تکرار می کرد و با جانی که حانه تسلیمان خدا را خانلش و محشیست سر لیجان
ولد و هر چند هم نمید رفت و تسبیه را برای عذر گفت و از و کمک خواست

	فهرست
راز مرده	۶
عابد دوره گرد و جنازه	۹
کوهستانی از جمجمه	۱۴
خواب میاتا	۱۷
داستان یک فالگیر	۲۲
آینه و ناقوس	۲۶
آتش سوزی بزرگ کیمونوی بنشش	۳۰
زن سفیدپوش	۳۳
سامورایی و درخت	۴۷
سرهایی که بالا و پایین می پریدند	۴۹
شکارچی گرسنه	۴۷
موجینا	۵۱
موسیقیدان گوش بربده	۵۴
نمی توانی یک سامورایی را گول بزنی	۶۳

برای اینجا چیزی نیست که بتواند بخوبی بگویند که چه کسانی اینکه اینها را همیشه اینجا
با این نیازی نداشته باشند

آنچه اینجا میگویند اینکه تسلیمان اینکه اینها را همیشه اینجا نداشته باشد

بیینند. خیلی از مردگان این کار را می‌کنند. باید وسایلش را به معبد بدهیم، با اراده کیمونوهاش به معبد، روحش به آرامش خواهد رسید.»

صبح روز بعد جعبه را خالی کردند و همه چیز را به معبد دادند؛ اما شب بعد، او سونو باز هم آمد و باز هم مثل شب پیش به جعبه نگاه کرد. هر شب این کار را تکرار می کرد؛ تا جایی که خانه، تبدیل شد به خانه‌ی وحشت. سرانجام مادر شوهرش به معبد رفت و قضیه را برای عابد گفت و از او کمک خواست. عابد پیر مرد باهوشی بود به نام «دیگن اوشو» و پس از شنیدن ماجرا گفت: «او نگران چیزی در داخل جعبه است.»

زن گفت: «اما ما جعبه را خالی کردیم و چیزی در جعبه نیست.»
دیگن اوشو گفت: «خوب، امشب به خانه شما می آیم و شب را در اتاق اش
م مانم، وقتی من تهی اتاق هستم کسی نماید وارد شود.»

شب شد. دیگن او شو به خانه شان رفت. به تنهایی توی اتاق نشست و شروع به خواندن دعا کرد. تا ساعت به یک شب اتفاق خاصی رخ نداد. اما بعد از آن ساعت، ناگهان روح او سونو وارد شد و جلوی جعبه ایستاد. با حالتی نگران، چشم به جعبه دوخته بود.

عبد دعا کرد و باروچ او سونو حرف زد: «من آمده‌ام تا به تو کمک کنم. شاید چیزی در جمعه نگران‌می‌کند. می‌توانم آن را پیدا کنم؟»

روح، سرش را به علامت تأیید تکان داد.
علیبد تمام قسمت‌های جعبه را باز و با دقت برانداز کرد. نخست چیزی پیدا

نکرد؛ اما روح به نگاه کردن ادامه داد.
عابد با خود گفت: «نمی‌دانم اشاید چیزی زیر جعبه باشد.» کاغذ پایینی را کند.
باز هم چیزی نبود. آخرین لایه‌ی جعبه را کند. بله ... یک نامه! پرسید: «باید آن را بسوزانم؟»

روح، دویاره سرش را به علامت تأیید تکان داد.

راز مردہ

در زمانهای قدیم، مرد ثروتمندی به نام «اینامورایا گنسوک» در پختشی از کشور ژاپن به نام «تابیبا» زندگی می‌کرد. گنسوک دختر بسیار زیبا و یاوهوشی به نام «اووسونو» داشت که او را برای تحصیل به مدرسه‌ای در شهر فرستاده بود؛ اما بخاطر ضعیف بودن سطح علمی شهر مجاور روستاشان، او را به «کیوتو» فرستاد. مدتی گذشت و اووسونو بایکی از خویشاوندان پدرش به نام «ناگارایا» ازدواج کرد و صاحب پسری شدند. اووسونو چهار سال پس از ازدواجش مریض شد و مرد. نخستین شب بعد از خاکسپاری، پسرش نزد پدر آمد و گفت: «مادر برگشته و در اتفاق خواب است».

همه از پلهای بالا رفته و وارد آتاق قدیمی او سونو شدند و روح مادر مرده را در حالی دیدند که کنار جعبه لباس و وسایل شخصی اش ایستاده بود سرو شانه اش به وضوح و پاهایش سایه مانند دیده می شد آنها ترسیده و آتاق را ترک کردند. مادر شوهر او سونو گفت:

«زنان وسائل کوچک خود را دوست دارند. شاید او سونو برگشته که آنها را

عابد گفت: «فردا صبح توی معبد می سوزانمش و چیز من کسی آن را نخواهد خواند.» روح خندید و ناپدید شد.

وقتی عابد از پلها پایین آمد، خورشید به بالای آسمان رسیده و خانواده اوسونو متظرش بودند. نامه طبق خواسته‌ی او سونو سوزانده شد. یک نامه‌ی ارشقانه که در دوران تحصیلش در کیوتوبه نوشته شده بود؛ اما تنها عابد بود که نامه را خواند و این راز با او دفن شد.

وَيُؤْمِنُ بِهِ الظَّاهِرَةُ وَالْمُخْفِيُّ مُعْلَمَةٌ عَلَى الْجَنَاحَيْنِ وَمُؤْمِنٌ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ

لهم از پنهانی ام را درسته و عارض اینکه فایده ای هم نداشتم و لیکن بزرگتر از این
حال نباشند. لیکن شفاهه مسالمات اینها بعده چون بخوبی شدند اینها بخوبی شدند و خوبی
روز بروز نیز اینها بخوبی شدند خوبی روز بخوبی شدند و خوبی روز بخوبی شدند و خوبی
روز بروز نیز اینها بخوبی شدند خوبی روز بخوبی شدند و خوبی روز بخوبی شدند و خوبی

وچان و سایر کارهای خود را که می‌کند از این نظر کوچک است اما بسیار پیچیده است.

عابد دوره گرد و جنازه

چندین سال پیشیک مبلغ دینی بودایی به نام «موسو کوکوشی» برای تبلیغ و ترویج دین خود همواره در سفر بود، روزی هنگام قدم زدن در کوهستان راهش را گم کرد و متوجه شد هیچ کس برای کمک کردن به او در آن اطراف نیست. موسو با خود گفت: «باید امشب همینجا بخوابم» اما ناگهان در امتداد آخرین پرتوهای نور خورشید چشمش به آنجستویی^۱ بالای یک تپه افتاد. با عجله از تپه بالا رفت و عابد پیری را دید و پس از کمی صحبت از پیرمرد خواست شب را آنجا بخوابد. پیرمرد جواب داد: «اینجا اتاقی مناسب تو ندارم. در پایین دره روستای کوچکی وجود دارد. آنجا غذا و جای خواب به تو خواهد داد.» موسو مسیرش را به سمت روستای کوچک ادامه داد. روستا دوازده خانه داشت و به محض رسیدن به آنجا یک راست به خانه‌ی کدخدارفت و از دیدن چهل پنجه نفر که در اتاق اصلی خانه گرد هم آمده بودند تعجب کرد. آنها اتاق که حکم باتخت و کم، غذا به موسو دادند و چون موسو خیلی خسته بود،

۱. آنجستو: معبد کوچک